

کارنامه ابراهیم فخرایی در دوران دیکتاتوری رضاخان



میشم عبداللهی^۱

چکیده

ابراهیم فخرایی از کسانی بود که در نهضت جنگل حضور داشت. او بعدها کتاب «سردار جنگل» را نوشت که معروف ترین کتاب درباره نهضت شده و باعث شهرت مولفش گردید. فخرایی تا پیروزی انقلاب اسلامی زنده بود و بعد از آن به عنوان آخرین بازمانده نهضت جنگل، مورد تجلیل های زیادی قرار گرفت و سخنرانی های زیادی نیز انجام داد. او بعد از شهادت میرزا کوچک، دچار فراز و نشیب های فکری گردید که دانستن آنها، مقدمه ای برای مطالعه کتاب هایش خصوصاً کتاب سردار جنگل خواهد بود. به همین خاطر سیر زندگی و فعالیت های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی اش را مورد بررسی قرار می دهیم. در این مقاله در صددیم شرح حال و عملکرد او را در دوره دیکتاتوری رضاخان مورد بررسی قرار دهیم چرا که این قسمت از زندگی او کمتر مورد بررسی و توجه محققین قرار گرفته است. هرچند او در این دوره هیچ کدام از کتاب هایی که درباره گیلان دارد را ننوشته بود ولی این برهه را باید دالاتی برای عبور او از نهضت جنگل به دوره دوم و تالیف کتاب هایش دانست. به عنوان مقدمه، به صورت کوتاه، ابتدای زندگی او و حضورش در نهضت جنگل را ذکر کرده و به دوره رضاخان می رسیم.

واژگان کلیدی: ابراهیم فخرایی، نهضت جنگل، رضاخان، میرزا کوچک خان

۱- دانش آموخته سطح ۳ حوزه علمیه قم و کارشناس ارشد تاریخ اسلام ab.meysam@gmail.com

تولد و تحصیلات

ابراهیم فخرایی در سال ۱۳۷۸ ش^۱ در رشت متولد شد. زمانی که وقایع مشروطه در سال ۱۲۸۴ ش آغاز شد او ۶ ساله بود و در آن وقایع نقش نداشت. وضع مالی پدرش خوب بود و از راه فروش نفت و تجارت، درآمد زیادی داشت.^۲ او در مدرسی که به دست روشنفکران اداره می شد دروس خود را آغاز کرد. در رشت به مدارس مجدی، اتفاق و شمس رفت. تحصیل در این مدارس باعث شده بود تا فخرایی هم شیفته مظاهر تمدن غرب شده و سودای تحصیل در خارج را در سر پیوراند.

او برای ادامه تحصیل می‌خواست به اروپا برود ولی چون پدرش فردی مذهبی بود و دیده بود کسانی که برای تحصیل به اروپا می‌روند بی‌دین باز می‌گردند؛ به همین خاطر پسرش را به بیروت (لبنان امروزی) که یک سرزمین اسلامی بود فرستاد، ولی بیروت هم چندان مدارس اسلامی نداشت. کانون‌های استعماری وقتی می‌دیدند که بسیاری از جوانان کشورهای مختلف اسلامی برای تحصیل به بیروت می‌روند بی کار ننشسته و مدرسی را در بیروت تاسیس کردند و به طور مستقیم خودشان اداره این مدارس را بر عهده داشتند. جوانان از کشورهای اسلامی با همین عنوان که بیروت یک سرزمین اسلامی است وارد این منطقه می‌شدند و به دام کانون‌های استعماری می‌افتادند. جالب است که اغلب کسانی که در بیروت تحصیل کرده بودند در کشورهای خود به مناصب بالایی می‌رسیدند مانند سلیمان فرنجیه رئیس جمهور مارونی لبنان. از ایرانیان فارغ‌التحصیل بیروت می‌توان از افرادی چون امیرعباس هویدا (نخست وزیر)، شاپور بختیار (نخست وزیر)، سپهبد تیمور بختیار (اولین رئیس ساواک) و ابراهیم پورداود (ایدئولوگ باستان گرایی در دوره پهلوی‌ها) نام برد.^۳

فخرایی موفق نشد به بیروت برسد چرا که جنگ جهانی اول شروع شد و این شهر در معرض تهاجم قرار گرفت. او ناچار در دمشق سوریه ساکن شد و در مدرسه‌ای که ویژه کاتولیک‌های یونانی بود ثبت نام کرد و نهایتاً بعد از ۱۷ ماه به خاطر مشکلات ناشی از جنگ جهانی به ایران بازگشت.^۴ در تهران ابتدا به مدرسه سیروس و سپس به دارالفنون رفت و شروع به آموختن طب نزد مودب الدوله نفیسی کرد. ولی دیدار با میرزا کوچک، انقلابی در او به وجود آورد و باعث شد تا تحصیالش را نیمه کاره گذاشته و به جنگ بیوندد.^۵

۱- مطابق ۱۳۱۷ ق.

۲- استاد فخرایی، مسئول معارف و فرهنگ در تشکیلات سردار جنگل، مصاحبه کنندگان احمد سمعی، رضا شعبانی، عبدالکبیر گلشنی، کیهان فرهنگی، آذر ۱۳۶۳، شماره ۹، ص ۴ و ۶

۳- نیمه پنهان، ج ۱۲، دفتر پژوهشهای موسسه کیهان، کیهان، تهران، دوم، زمستان ۱۳۸۵، ص ۱۳.

۴- یادگارنامه فخرایی، مجموعه مقالات تحقیقی تقدیم شده به استاد ابراهیم فخرایی، زیر نظر رضا رضازاده لنگرودی، نشر نو، تهران، اول، ۱۳۶۳، ص ۲۸-۲۹ و ۳۲ و ۳۸.

۵- یادگارنامه فخرایی، ص ۴۷.

پیوستن به نهضت جنگل

فخرایی در سال ۱۳۹۷ش به جنگل پیوست یعنی ۳ سال آخر نهضت را حضور داشت.^۱ او زمانی که به نهضت پیوست ۱۹ سال داشت و زمانی که نهضت شکست خورد و میرزا کوچک به شهادت رسید، ۲۲ ساله بود. او و برادر بزرگترش ابوالقاسم در زمان نهضت جنگل به «رضازاده» معروف بودند ولی بعدها - در زمان پادشاهی رضاخان - زمانی که شناسنامه گرفتند، فامیل «فخرایی» را انتخاب کردند که برگرفته از نام بقعه آقاسیدفخرالدین و محله «آفخرا»ی رشت است.

از فعالیت های فخرایی در نهضت جنگل اطلاع چندانی در دست نیست و او در کتاب سردار جنگل نیز چندان سخنی از خود به میان نیاورده است. طبیعی است که جوانی با ۱۹ سال سن در نهضتی با آن عظمت، نتواند نقش مهمی ایفا کند. بنا به ادعای خودش، مدتی منشی میرزا کوچک بود و تحریرهایش را می نوشت. بعد او را مامور جمع آوری عشریه از مردم ضیابر کردند.^۲

او بیش از ۴۰ سال بعد از نهضت جنگل یعنی زمانی که تقریباً همه شخصیت‌های موثر در نهضت از دنیا رفته بودند، اولین بار در کتاب سردار جنگل ادعا کرد که در زمان نهضت جنگل، خودش «مسئول اداره فرهنگ نهضت جنگل» بوده است که در نهضت به آن، «کمیسر معارف» می گفتند و معادل «وزیر آموزش و پرورش» فعلی است.^۳ او بار دیگر در کتاب گیلان در گذرگاه زمان که در سال ۱۳۵۲ یعنی ۵۲ سال بعد از پایان نهضت جنگل و ۸ سال بعد از انتشار کتاب سردار جنگل منتشر شده بود این ادعا را تکرار کرد^۴ و دو بار دیگر در یک مصاحبه و یک زندگی‌نامه خود نوشت که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۶۳ داشته به آن تاکید کرده است.^۵

او اشاره ای به این مسئله و اینکه در چه زمانی و چه مدت به این سمت اشتغال داشته نمی کند. با توجه به شواهدی که وجود دارد می توان احتمال داد که وی در اواخر سال ۱۳۹۹ یا اوایل ۱۳۰۰ به این مسئولیت رسیده است. سوالی که در این زمینه مطرح می شود آن است که در میان سران نهضت با وجود افرادی که هر کدام سابقه مبارزات، مخصوصاً در مشروطه داشتند، عجیب نبود که جوانی در آن سن، که نه تنها سابقه هیچ گونه مبارزاتی نداشت، بلکه سابقه چندانی هم در خود نهضت جنگل نداشت، به عنوان وزیر فرهنگ نهضت انتخاب شود؟! علاوه بر اینکه او تا آن موقع نه دارای تحصیلات خاصی بود و نه استعداد و توانایی خاصی از خود بروز

- ۱- شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، باقر عاقلی، گفتار و علم، تهران، ۱۳۸۰، اول، ج ۲، ص ۱۰۷۷-۱۰۷۸.
- ۲- استاد فخرایی، مسئول معارف و فرهنگ در تشکیلات سردار جنگل، مصاحبه کنندگان احمد سمیعی، رضا شعبانی، عبدالکریم گلشنی، کیهان فرهنگی، آذر ۱۳۶۳، ش ۹، ص ۵.
- ۳- سردار جنگل، ابراهیم فخرایی، جاویدان، تهران، سیزدهم، ۱۳۷۶، ص ۳۳۱.
- ۴- گیلان در گذرگاه زمان، ابراهیم فخرایی، جاویدان، تهران، دوم، ۱۳۵۵، ص ۳۴۶.
- ۵- استاد فخرایی، مسئول معارف و فرهنگ در تشکیلات سردار جنگل، مصاحبه کنندگان احمد سمیعی، رضا شعبانی، عبدالکریم گلشنی، کیهان فرهنگی، آذر ۱۳۶۳، ش ۹، ص ۵-۶، یادگارنامه فخرایی، ص ۵۵.

داده بود که توجه سران نهضت و خصوصا میرزا کوچک را به خود جلب کند. مخصوصا تنها مسئولیت اجرایی‌ای که تا پیش از آن بر عهده‌اش نهاده بودند - یعنی مأموریت برای جمع آوری عشیره از مردم ضیابر - مأموریت مهمی نبود و نیز ارتباطی با وزارت فرهنگ و معارف نداشت!

در دیکتاتوری رضاخان



بعد از شهادت میرزا کوچک، فخرایی دستگیر و مدت کوتاهی زندانی شد ولی به زودی آزاد گردید و در سال ۱۳۰۳ش معلمی را آغاز کرد و به خدمت رژیم در آمد که در راس این دولت شخصی قرار داشت که دستش به خون میرزا کوچک آلوده بود. فخرایی در سال ۱۳۱۲ش از معلمی و عضویت در وزارت فرهنگ کناره گرفت و به وکالت پرداخت. اما گویا قرار نبود او به طور مستقل، شغلی داشته باشد، پس به استخدام دستگاه قضایی رژیم رضاخان درآمد.^۲

بعد از فرار رضاخان، استعمارگران پسرش محمدرضا پهلوی را به زور بر مردم ایران حاکم کردند. فخرایی در خدمت رژیم محمدرضا پهلوی نیز سال‌ها صادقانه خدمت کرد. همان طور که گفتیم فخرایی حدود ۳۰ سال در ساختار قضایی رژیم کار کرد و در پست‌هایی چون رئیس دادگستری بروجرد، دادستان قزوین، رئیس دادگستری گیلان و... به رژیم خدمت کرد و در نهایت در سال ۱۳۳۳ش بازنشسته شد.^۲

کار در دستگاه طاغوتی برای متدینین بسیار سخت بود به همین خاطر اکثر آنها از شرکت در دستگاه ظلم فراری بودند. اما وضعیت روشنفکران به گونه‌ای دیگر بود، آنها حکومت رضاخان را نتیجه تلاش‌های‌شان در مشروطه می دانستند و رضاخان را روشنفکرانی چون فروغی، تیمورتاش، کریم خان رشتی و اردشیر جی بر سر کار آوردند، فلذا تمام‌قد در خدمت دیکتاتور قرار داشتند. بنابراین جریان روشنفکری ایران در خدمت رژیم رضاشاه قرار گرفته و در تلاش بود تا سیاست‌های انگلیس را «با زور» به مردم ایران تحمیل کند. آنها ایران را به مستعمره‌ای فرهنگی برای غرب تبدیل می کردند. فخرایی هم در زمره روشنفکران جای داشت و در این برهه در نشریاتی چون طلوع، صورت، فکر جوان، فرهنگ و فروغ می نوشت. آشنایی با این مجلات، ما را با خط و مشی

۱- یادگارنامه فخرایی، ص ۶۱-۶۳.

۲- یادگارنامه فخرایی، ص ۸۴-۸۵ و ۲۰۱.

۳- یادگارنامه فخرایی، ص ۲۰۱.

۴- یادگارنامه فخرایی، ص ۸۴-۸۵.

فخرایی در آن برهه آشنا خواهد کرد:

۱- **مجله طلوع:** نشریه‌ای بود که در سال ۱۳۰۲ش توسط «محمود رضا» تأسیس شده بود و به سردبیری فخرایی منتشر می‌شد. محمود رضا فرزند حاج آقا رضا از مجتهدین صاحب نام رشت بود. محمود رضا به همراه برادرانش در زمان نهضت از نزدیکان میرزا کوچک بودند و در کابینه انقلابی میرزا کوچک، کمیسر قضایی (وزیر دادگستری) بود و برادرش «نصرالله رضا» کمیسر پست و تلگراف و تلفن بود. مجله طلوع تا سال ۱۳۰۴ دوام آورد و بعد از آن برای همیشه بسته شد.^۱

۲- **روزنامه فکر جوان:** روزنامه فکر جوان هم توسط یکی از روشنفکران گیلان به نام علی آزاده از سال ۱۳۰۵ش در رشت منتشر می‌شد. در این روزنامه روشنفکرانی چون عبدالعلی طاعتی، محمود بهزاد، رحیم صفاری و ابوالحسن نجفی قلم می‌زدند و این روزنامه در فضای روشنفکری وقت منتشر می‌شد. بعد از سر کار آمدن دیکتاتوری خشن رضاخان، روزنامه‌هایی که با رژیم همگام نبودند تعطیل شدند ولی این مجله تا سال ۱۳۱۰ منتشر شد.^۲

۳- **هفته نامه صورت:** «صورت» هفته‌نامه‌ای بود که به مدیریت حسین روحی کرمانی - که بعدها نام خانوادگی نیکروان را انتخاب کرد - از سال ۱۳۰۳ش در رشت منتشر می‌شد. روحی کرمانی، فرزند شیخ احمد روحی کرمانی^۳ از روشنفکران سکولاری بود که همراه میرزاآقاخان کرمانی به فرقه گمراه‌کننده «ازلیه» پیوستند و داماد میرزایحیی صبح‌ازل رئیس «فرقه ازلیه» شدند. حسین روحی زمانی لباس روحانیت می‌پوشید و به ظاهر روحانی بود ولی بعد از مدتی همان را هم کنار گذاشته و گرایش‌های کمونیستی پیدا کرده و بعد از مدتی از اعضای ۵۳ نفر موسسین حزب توده بود که به زندان رضاخان افتاد.^۴ «صورت» مجله‌ای فکاهی بود که در آن از کاریکاتور و طنز استفاده می‌شد که هر از چند گاهی طعنه‌هایی به دولت هم می‌زد ولی نگاه ضد دینی در آن جایگاه خاصی داشت و روحانیت را با عنوان ارتجاع می‌کوید. این مجله در آخرین دوره انتشارش، رسماً ناشر افکار حزب توده بود. فخرایی در اولین سال‌های بعد از شهادت میرزا کوچک، علی‌رغم خیانت آشکار روشنفکران چپ در همدستی با رضاخان، به بن‌بست کشیدن نهضت جنگل و شهادت میرزا کوچک، با کسانی که گرایش‌های چپ داشتند رابطه خوبی داشت.

- ۱- سردار جنگل، ص ۲۵۱؛ تاریخ جراید و مجلات گیلان از آغاز تا انقلاب اسلامی، فریدون نوزاد، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، اول، ۱۳۷۹، ص ۱۳۴-۱۴۱.
- ۲- روزنامه فکر جوان، سال اول، ش ۹، دی ۱۳۰۵ش، ص ۱؛ تاریخ جراید و مجلات گیلان، ص ۱۵۵-۱۶۷.
- ۳- رشت در آینه تاریخ، کیوان پندی، اول: کتیبه گیل، رشت، ۱۳۸۷، ص ۲۹۷.
- ۴- گیلان در گذرگاه زمان، ص ۳۳۹-۳۴۰.
- ۵- هفته نامه صورت، سال دوم، ش ۱۴، مرداد ۱۳۰۶.
- ۶- تاریخ جراید و مجلات گیلان، ص ۱۴۴-۱۴۶.

۴- **مجله فرهنگ:** مجله فرهنگ با مدیرمسئولی حسین جودت از سال ۱۳۹۸ ش در رشت منتشر شد. شماره‌های اول این مجله به سردبیری محمد شبانی بیرون آمد. حسین جودت مدیر این مجله از روشنفکرانی بود که در نهضت جنگل حضور داشت ولی به بلشویک‌ها پیوسته بود. او در زمان نهضت جنگل، دو روزنامه «فریاد جوانان» و «بیداری» را با مشی مارکسیستی در رشت منتشر می‌کرد. زمانی که بلشویک‌ها و کردها، به نهضت خیانت کرده و میرزا را تنها گذاشتند، جودت نیز به دسته کردها پیوست و با رضاخان توافق کرد که همه کردها را تسلیم او کند و در این راه موفق هم شد. او شرح خیانتش را با افتخار، در کتاب سردار جنگل نوشته است!^۱ طبیعی است که آدمی با این مشخصات، نشریه فرهنگ را هم در راستای سیاست‌های رژیم رضاخان، به مجله‌ای که ناشر افکار روشنفکران است تبدیل خواهد کرد.

فخرایی نیز از جودت تجلیل زیادی کرده و او را «دوست دانشمند» و «از فرهنگیان بنام» نامیده است که به خواهش فخرایی، قسمت‌هایی از خاطراتش را نوشته و فخرایی آن را در کتاب سردار جنگل، عیناً نقل کرده است.^۲

فخرایی بعد از سر کار آمدن رضاشاه، تمام قد در خدمت دیکتاتور وقت بود. سیاست‌های استعماری انگلیس و فرهنگ غربی در جامعه‌ای که رضاخان در آن حاکم بود باید می‌پیاده می‌شد به همین خاطر روشنفکران با انتشار مجلات و مقالات متعدد، سیاست‌هایی که از سوی غرب دیکته شده بود را در جامعه مطرح می‌کردند و با رسانه‌های متعدد، آن مسائل را برای مردم ایران عادی جلوه می‌دادند، تا بدترین سیاست‌ها مثل کشف حجاب، بدون کوچک‌ترین مشکلی در جامعه دینی ایران اجرایی شود. دو مجله فرهنگ (آخرین دوره) و فروغ، از مجلاتی بودند که در گیلان چنین هدفی را دنبال می‌کردند که به این دو مجله می‌پردازیم.

اولین شماره‌های مجله فرهنگ به سردبیری محمد شبانی بیرون آمد. شبانی از روشنفکرانی بود که به نوشته جودت «شوق سفر اروپا جانس را نباشته بود، [و] آنی راحت نداشت!» و علی‌رغم بی‌پولی تلاش بسیاری برای سفر به اروپا انجام می‌داد که در نهایت نتیجه‌ای نداشت.^۳

دومین دوره مجله فرهنگ به سردبیری تقی رائق از سال ۱۳۰۴ ش در رشت منتشر شد و تا سال ۱۳۰۷ ادامه یافت. تقی رائق نیز روشنفکر بود و به خدمت رژیم رضاخان در آمده بود و از کسانی بود که

-
- ۱- سردار جنگل، ص ۲۶۲.
 - ۲- سردار جنگل، ص ۳۹۹-۴۱۵.
 - ۳- سردار جنگل، ص ۳۹۹.
 - ۴- تاریخ جراید و مجلات گیلان، ص ۱۱۴.

در وزارت فرهنگ به این رژیم خدمت می کرد.^۱

مجله فرهنگ در خدمت رژیم رضاخان بود و سیاست‌های فرهنگی آن را تعقیب می کرد. برای مثال مقاله‌ای تحت عنوان «یک درس ادبی» نوشته م.ح.ص آموخته در این مجله به بحث «ورود اسلام به ایران» پرداخته و ثمره ورود اسلام به ایران را نابودی همه چیز ایران دانسته است: «تفوق دیانت اسلام، زبان و هر چیز ایران را با اینکه کاملاً ممکن بود نگهداری شود به بهانه کفی کتاب ...، به آتش بیداد لشکریان عمر از میان برد!»^۲

ترجمه متون غربی برای وارد کردن فرهنگ غرب به ایران،^۳ تمجید از شخصیت‌هایی چون میرزا آقاخان کرمانی،^۴ تمجید از دایمی نمایشی،^۵ تجلیل از امین ریحانی روشنفکر مصری،^۶ فرستادن مطلب توسط ابوالقاسم ذره - از سران کمونیست‌های فراری ایران - از مسکو^۷ از مسائلی است که قابل تامل است که در این نشریه انجام می گرفت.

بحث تغییر خط فارسی که از سیاست‌های کلان و مهم رضاخان بود در این مجله به طور جدی وجود داشت. در مقاله‌ای که به نام «در اطراف تغییر الفباء» بدون نام نویسنده که ظاهراً سردبیر آن را نوشته، بحثی راجع به ضرورت تغییر خط فارسی را داده است.^۸ در این مقاله، نویسنده با افتخار مجله فرهنگ را از پیشگامان تغییر خط فارسی دانسته است: «مجله فرهنگ، ارگان جمعیتی [است] که دوازده سال پیش،

۱- تاریخ جراید و مجلات گیلان، ص ۱۱۷-۱۱۸.

۲- یک درس ادبی، م.ح.ص. آموخته، مجله فرهنگ، اردیبهشت ۱۳۰۴، شماره ۲، ص ۴۵.

۳- مجله فرهنگ در شماره‌های متعددی به ترجمه مجلات غربی و یا مجلات عربی سکولار پرداخته و حجم زیادی از این مجله به ترجمه‌ها اختصاص داشت. برای نمونه رجوع کنید به مقاله‌های: بطرف قطب شمال (قتباس از مطبوعات خارجه)، مجله فرهنگ، فروردین ۱۳۰۴ ش ۱، ص ۱۰-۱۲؛ حیات زوجین، سم، همان، اردیبهشت ۱۳۰۴، ش ۲، ص ۳۴-۳۷؛ آزادی و تقلید اراده دترمینیزم - و اندترمینیزم - نب، همان، خرداد ۱۳۰۴، ش ۳، ص ۹۷-۱۰۷؛ انسان از مقالات امیل زیدارمن درجه در الحلال، سج، همان، تیر ۱۳۰۴ ش ۴، ص ۱۳۶-۱۳۹؛ زنان مصر مختصری از اوضاع اجتماعی آنها، وکا، همان، بهمن ۱۳۰۴ ش ۱۱، ص ۳۹۶-۳۹۹؛ در اطراف پیدایش انسان دارونیزم ۵، ه.ج. همان، ش ۱۰ و ۱۱، دیوبهمن ۱۳۰۵، ص ۳۱۹-۳۲۳.

۴- سی سال پس از رحل اجتماعی بزرگ ایران مرحوم میرزا آقاخان کرمانی، ربیدیار، همان، ش ۸ و ۹، آبان‌آذر ۱۳۰۵، ص ۲۸-۱؛ میرزا آقاخان کرمانی ۲، همان، ش ۱۰ و ۱۱ - دی و بهمن ۱۳۰۵، ص ۲۹-۶۰؛ میرزا آقاخان کرمانی ۳، ربیدیار، ش ۱۲ - اسفند ۱۳۰۵، ص ۶۰-۶۱.

۵- دایمی نمایشی (آریست)، هج، همان، شهریور ۱۳۰۴، شماره ۶، ص ۲۰۶-۲۰۹؛ بیادگار دایمی نمایش، همان، ش ۱۰ و ۱۱ - دی و بهمن ۱۳۰۵، ص ۳۳۶-۳۴۴.

۶- امین ریحانی، سص، همان، مهر ۱۳۰۴ ش ۷، ص ۳۳۹-۳۴۴.

۷- جامعه نو زبان نو لازم دارد، آذر، همان، تیر ۱۳۰۴، ش ۴، ص ۱۲۳-۱۳۵؛ همیشه ماده - همیشه حرکت ۱، آذر، همان، ش ۵، مرداد ۱۳۰۵، ص ۱۴۵-۱۵۵.

۸- در اطراف تغییر الفباء، همان، ش ۶ و ۷، شهریور و مهر ۱۳۰۷، ص ۱۶۱-۱۶۴.

بذل مجاهدت در تغییر القباى فارسى را يکى از مواد مرام خود قرار داده است...»^۱ او در ادامه بى شرمانه مى گوید براى پیشرفت کشور باید القباى لاتین را قبول کنیم! و مى نویسد: «نظر ما در خصوص تغییر القبا، قبول اساس القباى لاتین است.»^۲

در آخر او راهکار اجرائى مى دهد که براى تغییر القبا باید این حرف را به قدرى با رسانه‌ها تبلیغ کنیم که در میان مردم طرفدار پیدا کند: «عملی کردن این مقصود، یک تبلیغات وسیعی لازم خواهد داشت که میان توده برای این فکر طرفدارانی پیدا کنیم!»^۳

۵-مجله فروغ: فخرایی در دی ماه ۱۳۰۶ مجله فروغ را در رشت با مدیریت خودش منتشر کرد. مقالات این مجله پیرامون گیلان شناسی بود و اغلب مقالات توسط فخرایی نگارش می یافت. این مجله آیینة تمام نمایی از افکار و آرای فخرایی در زمان رضاخان است. این مجله، راه مجله فرهنگ را ادامه می داد و در همان مسیر، گام می زد. با مطالعه مجله فروغ، همگامی فخرایی با سیاست‌های رضاخان بلکه پیشگامی او در ترویج سیاست‌های فرهنگی رژیم به دست می آید. در این مجال قصد نداریم که به همه شماره‌های این مجله و نقد آنها بپردازیم بلکه تنها چند نوع از مطالب و جهت‌گیری‌های او را ذکر می کنیم تا خواننده با فضای فکری فخرایی بیشتر آشنا شود:

۱- از جمله سیاست‌های کلانی که در زمان رضاخان رایج شد، سر دادن شعارهای ناسیونالیستی باستان گرایانه برای مقابله با اسلام بود. آنها در این دوره به تعریف و تمجید از ایران قبل از اسلام می پرداختند تا تعالی ایران در تاریخ هزار و سیصد ساله بعد از اسلام را انکار کنند.

ابراهیم فخرایی در مطلبی که در اولین شماره مجله فروغ نوشته از سلسله پادشاهی ساسانی آخرین سلسله تاریخ ایران قبل از اسلام که به دست مسلمانان برچیده شد با عنوان «سلسله عظیم الشان ساسانی» یاد کرده و این سلسله را بازگرداننده عظمت دیرینه ایران دانسته است. اما درباره تأثیر ورود مسلمانان به ایران، روی زبان فارسی چنین می نویسد: «استیلاى عرب یک بار دیگر زبان ایرانی را دستخوش محو و انهدام کرد. حکام عرب از آثار زبان پهلوی هر چه به دست آوردند طعمه آتش عناد کردند!»^۴

۱- همان، ص ۱۶۱.

۲- همان، ص ۱۶۳.

۳- همان، ص ۱۶۴.

۴- مجموعه «نشریه فروغ» در سال ۱۳۹۱ با حمایت حوزه هنری گیلان و با بودجه جمهوری اسلامی و توسط نشر فرهنگ ایلیا در رشت بازنشر شد.

۵- مجله فروغ، سال اول، ش ۱، دی ماه ۱۳۰۶، ص ۱۰.

۶- مجله فروغ، سال اول، ش ۱، دی ماه ۱۳۰۶، ص ۱۰.

فخرایی هم مانند سایر روشنفکران عصر رضاخان، به تعریف و تمجید از «سلسله عظیم الشان ساسانی» پرداخته و تمام مشکلات زبان فارسی را از حمله اعراب به ایران بیان کرده است. او برای آنکه بتواند به اسلام حمله کند، مسلمانان را «اعراب» خوانده و «ورود اسلام به ایران» را «حمله اعراب به ایران» دانسته که زبان ایرانی را دستخوش محو و انهدام کرد! ادعای جالب او این است که حکام عرب تمام آثار زبان پهلوی را به آتش کشیدند!

باید از فخرایی پرسید که از واقعه‌ای که ۱۳ قرن پیش اتفاق افتاده چگونه با این تفصیل آگاه شده است؟! آیا این ادعا نیاز به منبع ندارد؟! باید دانست که این افسانه، ساخته دست نویسندگان مغرضی چون ابراهیم پورداود بود که در فضای رژیم رضاخان توسط روشنفکران با بوقهای تبلیغاتی به قدری تکرار شده بود - که همچون افسانه هولوکاست در زمان ما - به یک امر غیرقابل تشکیک بدل شده بود! در حالی که سرایندگان این افسانه برای اثبات آن، دلیل قانع کننده‌ای نداشتند و تنها برای خراب کردن چهره اسلام دست به این جعل‌های تاریخی زدند. روشنفکرانی چون فخرایی با به دست گرفتن این ادعاها علیه دین اسلام، فضای تبلیغاتی مسمومی ایجاد کرده و در صدد جایگزین کردن فرهنگ غربی در جامعه بودند.

۲- از دیگر مسائلی که در زمان رضاخان سکه رایج بود و روشنفکران بعد از مشروطه به آن می‌پرداختند مسئله کشف حجاب بود. روشنفکران به کوچک‌ترین بهانه‌ای به حجاب زنان ایران توهین کرده و مشتاق بودند که زنان ایرانی را در لباس اروپایی ببینند. آن‌ها در مجلات و روزنامه‌های خود طی چند سال، فضایی را ایجاد کرده بودند تا زمانی که کشف حجاب به صورت رسمی اعلام شد برای مردم غیرمنتظره نباشد بلکه از سالها قبل با این مسئله انس گرفته باشند.

«امان... خان» پادشاه دیکتاتور افغانستان - همچون آتاتورک در ترکیه چند سال زودتر از رضاخان، کشورش را غربی کرده و مظاهر غربی چون کشف حجاب را به مردم آنجا تحمیل کرده بود. او در سال ۱۳۰۷ش برای بازگشت از سفر اروپا، از رشت و انزلی عبور کرد. روشنفکران ایرانی که امان‌الله خان را از رضاخان جلوتر می‌دیدند، از این سفر بسیار استقبال کرده و خوشحال شدند. آنچه خوشحالی بیشتر آنها را فراهم کرد این بود که ثریا همسر پادشاه به صورت بی‌حجاب و با لباس‌های غربی در کنار شاه افغان دیده می‌شد و حال آنکه تا این زمان زنان ایرانی چادر و پوشیه استفاده می‌کردند و حتی همسر رضاشاه هم کشف حجاب نکرده بود. به همین خاطر حضور ملکه افغانی به صورت مکشوفه، آب از دهان روشنفکران ایرانی روان کرد و بی‌اختیار زبان به تمجید و تعریف گشودند. فخرایی از کسانی بود

۱- آیت الله شهید مطهری(ره) در متنی محققانه به طور مبسوط تحت عنوان فصل «کتب‌سوزی ایران و مصر» به این شبهه پاسخ گفته است. رجوع کنید به خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۱، مرتضی مطهری، صدرا، تهران، دوازدهم، ۱۳۶۲، ص ۳۰۵-۳۵۴.

۲- تاریخچه بلدیه رشت، (از مشروطه تا ۱۳۲۰)، محمود نیکویه، اول: فرهنگ ایلیا، رشت، ۱۳۸۷، ص ۱۸۳-۱۸۴.

که در میدان شهرداری رشت به استقبال از دیکتاتور افغانستان رفته بود و در این مراسم حضور داشت. او چند روز بعد، در تمجید از این سفر، مقاله‌ای با عنوان «همه درس بود» در مجله فروغ منتشر کرد. او زنان ایرانی را با ملکه افغان قیاس کرده و چنین نوشت: «از یک طرف ملکه افغان دیده می‌شد با بهترین لباسهای ساده اروپایی و فایق‌ترین احترامات شایسته، با چهره‌ای گشاده و سیمایی موقر، به تقدیر احساسات مهمان نوازانه جنس ایرانی خود متوجه است و از طرفی هم ستون مغشوش و در هم افتاده سیاه رنگی به نام طبقه نسوان مشاهده می‌گردید.» بدین ترتیب فخرايي حسرت می‌خورد که زنان ایرانی مثل ملکه افغانستان کشف حجاب نکرده‌اند. او با طرح این مسئله زمینه چینی برای اعلام رسمی کشف حجاب می‌کرد و به حجاب زنان مسلمان ایران توهین کرده و آنها را «ستون مغشوش و در هم افتاده سیاه رنگ» نامیده است.



فخرايي تعريف و تمجيد بسياري از پادشاه افغاني کرده و از تعبير بلندی برای دیکتاتور افغانستان که کشورش را زودتر غربی کرده و هویت ملی را از ملتش گرفته، استفاده کرده است: «پادشاه عظیم الشان افغان... نمونه‌ای از استعداد و کفایت شرق اسلامی است!»^۲

گفتنی است که سیاست سکولار کردن افغانستان به دست امان ای. خان شکست خورد و به زودی با قیام مردم افغانستان، دیکتاتور غرب زده به زیر کشیده شد. ولی فخرايي و سایر روشنفکران ایرانی برای کشف حجاب در ایران لحظه شماری نموده و برای اجرائی شدن آن مقدمه چینی می‌کردند.

۳- در زمان رضاخان یکی از سیاست‌های استعمار انگلیس برای دور کردن کشورهای آسیایی مخصوصاً کشورهای مسلمان از میراث علمی و فرهنگی گذشته‌شان، تغییر خط بود. این سیاست باعث می‌شد تا خط انگلیسی یا زبان انگلیسی جایگزین شود و نفوذ فرهنگ منحط انگلیسی به سایر کشورها راحت‌تر صورت پذیرد و نیز نسل‌های بعدی با داشته‌های خودشان کاملاً بیگانه شوند. این سیاست سال‌ها قبل در هند با از رسمیت انداختن زبان فارسی و رایج کردن زبان انگلیسی، ضربه بزرگی به میراث اسلامی هند وارد ساخت. بعد از آن ترکیه کشوری بود که

- ۱- مجله فروغ، سال اول، ش ۷، تیر ماه ۱۳۰۷، ص ۱۷۵.
- ۲- مجله فروغ، سال اول، ش ۷، تیر ماه ۱۳۰۷، ص ۱۷۵.

خط لاتین به جای خط مرسوم در آنجا رایج شد و انقطاع کاملی میان نسل فعلی با گذشتگان و میراث اسلامی‌شان پدید آمد. کشورهای دیگری که اراده مستقلی نداشتند و گوش به فرمان قدرت‌های بزرگ بودند مانند جمهوری آذربایجان، ترکستان، تاجیکستان، ازبکستان در اجرای این سیاست استعماری از هم سبقت می‌گرفتند.

در ایران نیز قرار بود این سیاست استعماری پیاده شود اما بدون پیش زمینه فکری برای مردم ایران امکان نداشت که این طرح مورد قبول افتد و امکان اجرا یابد. به همین خاطر روشنفکرانی که رسانه در دست داشتند چند سال دست به فعالیت گسترده زدند تا فضای ذهنی مردم ایران را برای اجرای این طرح آماده کنند. فخرایی نیز به نوبه خود و در مجله فروغ، تلاش می‌کرد تا در مسیر لزوم تغییر خط فارسی گام بردارد و علیه زبان فارسی که جزء جدا نشدنی فرهنگ و هویت مردم ایران است بکوشد.

در مجله فروغ «سیدصالح صالح» دوست دیرین فخرایی و نویسنده ثابت این مجله، مقاله‌ای با عنوان «لزوم اصلاح خط» نوشت. او در این متن تصریح کرده که خط فارسی اشکالات زیادی دارد و باید «خط لاتین» جایگزین آن شود. صالح مشکلات کشور ایران در عقب ماندگی راه ناشی از خط فارسی دانست و چنین نوشت: «بر هر ترقی خواه و اصلاح طلبی فرض است که در تغییر خط فارسی بکوشد و این ملت را از این سد راه ترقی نجات دهد!»^۱

امروزه این حرف‌ها به قدری مضحک است که نیازی به پاسخ دادن به آنها نیست، بلکه کافی است نگاهی به گذشته ایران کنیم تا تاریخ پرافتخار ایران در عصر آل بویه، سلجوقیان و صفویه را ببینیم که با همین خط و همین زبان، ایران قدرت اول دنیا و در اوج شکوفایی علمی و فرهنگی و سیاسی بود. اما علل عقب ماندگی ایران در این دو قرن اخیر، بحث مجزایی می‌طلبد که در این مجال نمی‌گنجد.

در قیام آیت ... رسولی

در سال ۱۳۰۵ش آیت الله شیخ باقر رسولی از مجتهدین صاحب نام رشت کاندیدای دوره ششم مجلس شورای ملی شد. مردم رشت نیز به صحنه آمده و از ایشان حمایت کردند. فضل الله زاهدی فرماندار وقت گیلان - و عامل بعدی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و نخست وزیر کودتا - و «آلن چارلز ترات» کنسول انگلیس در رشت - که بعدها رئیس سرویس جاسوسی انگلیس در ایران گردید و سلطنت را به محمدرضا پهلوی عطا کرد - مانع از انجام انتخابات صحیح شد و یکی از روشنفکران سکولار به نام احمد عمارلویی را مورد حمایت قرار دادند. آیت الله رسولی و مردم رشت متحصن شدند و شهر به حالت تعطیل در آمد. رژیم که حمایت مردم از آیت الله رسولی را دید، ایشان را دستگیر کرد. این انتخابات بیش از ۱۰ ماه کش و قوس پیدا کرد و بیش از دو ماه رشت به حالت تعطیل بود. در نهایت مردم رشت به محل برگزاری انتخابات فرمایشی ریختند و صندوق را به آتش کشیدند

۱- مجله فروغ، سال اول، ش ۱۱-۱۲، آبان و آذر ۱۳۰۷، ص ۲۷۷.

تا به این طریق به رژیم بفهمانند که در انتخاباتی که قرار است نمایندگان رژیم انتخاب شوند، همان بهتر که انتخابات باطل شود.^۱

ابراهیم فخرایی درباره این انتخابات چنین می‌نویسد: «جنب و جوش زیادی در مردم رشت به مناسبت دوره پنجم^۲ تقنینیه آغاز شده بود. رشتی‌ها مایل بودند کاندیداهای مورد نظرشان حاجی شیخ باقر رسولی و حاجی شیخ علی فومنی (علم‌الهدی) را به مجلس شورای ملی بفرستند. لیکن فرمانده تیپ مستقل شمال سرتیپ فضل‌الله زاهدی ... با نظر مردم مخالف بود و میل داشت که کاندیداهای خودش انتخاب شوند که یکی از آنها میرزا احمد خان عمارلویی بود.»^۳

فخرایی با اینکه قائل است که خواسته مردم غیر از خواسته رژیم بود ولی در این انتخابات با زاهدی و ترات و دیکتاتوری رضاخان همراه و همگام شده و از عمارلویی دفاع کرد. فخرایی همچون سایر روشنفکران - که از احترام به «آرای مردم» زیاد دم می‌زنند - نه تنها به حمایت از مردم رشت برای گرفتن حقوقشان حرکتی نکرد؛ بلکه مردم را به خاطر اصرار بر حقوقشان، مورد مواخذه قرار داد و نوشت: «[عمارلویی] به علت تشدید اختلافات و مقاومت لجوجانه‌ی مردم، توفیق حاصل نمی‌کند و شهر رشت در این دوره از داشتن نماینده محروم می‌گردد!»^۴

انتخابات برای آن برگزار می‌شود که نظر مردم اخذ شود و کسی که مورد قبول اکثر آنهاست برگزیده شود. ولی اگر کسی که مورد پسند مردم نیست بخواهد با توسل به زور انتخاب شود، این کار ارزشی ندارد بلکه کسی که از این راه قصد دارد خودش را به مردم تحمیل کند باید توبیخ و مذمت شود. دفاع فخرایی از این شخص مایه تأسف است و نشان می‌دهد که او همچون بسیاری از روشنفکران، به شعارهایی چون دموکراسی و آرای مردم هیچ اعتقادی ندارند و آنها را تا زمانی قبول دارند که با سلیقه خودشان همراه باشد باشد برای همین مقاومت مردم را لجوجانه تلقی می‌کند.

فخرایی بعدها مقاله‌ای سراسر تمجید و تملق از عمارلویی نوشته و او را مورد ستایش قرار داد. او این مقاله را در مجله یغما در سال ۱۳۳۸ش به چاپ رساند و مقاومت آیت‌الله رسولی و مردم رشت را در مقابله با این شخص مورد حمله قرار داد. جالب است که سردبیر مجله یغما، مقاله تملق آمیز فخرایی از عمارلویی را که دید بر خودش لازم دانست که در پایان مقاله، مخالفت خود را با ادعاهای فخرایی اعلام کند و تمام مقاله فخرایی را با این جمله که به پایان مقاله فخرایی افزوده است زیر سوال برد که «در

۱- زندگی و مبارزات آیت‌الله شیخ محمدباقر رسولی رشتی، یوسف عبداللهی، فصلنامه اسلام پژوهان، س. ۱، ش. ۲، زمستان ۱۳۹۱، ص ۱۴۷-۱۶۲.

۲- دوره ششم صحیح است.

۳- یادگارنامه فخرایی، ص ۹۷.

۴- رجال صدر مشروطیت میرزا احمد قزوینی، ابراهیم فخرایی، مجله یغما، ش ۱۲۹، فروردین ۱۳۳۸، ص ۴۵.

هنگام تصحیح مطبعی این مقاله توجه شد که... [عمار لویی] خواسته است به زور سرنیزه از رشت وکیل شود و مردم شرافتمند گیلان زیر بار نرفته‌اند!... اللهم الجعل عواقب امورنا خیرا!'^۱

نتیجه

فخرایی زمانی دل‌داده میرزا کوچک بود و با ورود به نهضت جنگل وارد عرصه مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی شد. اما اندکی بعد از شهادت میرزا کوچک، دچار گرایش‌های مارکسیستی شد. سران مارکسیسم در ایران، همان کسانی بودند که با رضاخان ساختند و به میرزا کوچک خیانت کردند و در شهادت مظلومانه آن بزرگمرد نقش مهمی ایفا کردند. فخرایی سپس به خدمت رژیم رضاخان درآمد و تمام قد در تلاش برای تثبیت پایه‌های حکومت دیکتاتور بود. او تا پایان عمرش، این مشی ملایم مارکسیستی را در عین وفاداری به رژیم شاه حفظ می‌کند. بعد از پیروزی انقلاب هم چهره‌ای مخالف با رژیم گذشته گرفته و از مبارزاتش برای نسل جوان روایت می‌کند. او بعد با نگاهی انتقادی به دوره پهلوی‌ها، در صدد بود تا چهره مبارزی از خودش ارائه دهد که از زمان نهضت جنگل تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی در حال مبارزه بوده است!

بررسی عملکرد فخرایی در زمان محمدرضاشاه و جمهوری اسلامی نیاز به مجال بیشتری دارد که در مقاله‌ای دیگر ارائه خواهد شد.

منابع:

- ۱- استاد فخرایی، مسئول معارف و فرهنگ در تشکیلات سردار جنگل، مصاحبه کنندگان احمد سمعی، رضا شعبانی، عبدالکریم گلشنی، کیهان فرهنگی، آذر ۱۳۶۳، شماره ۹
- ۲- نیمه پنهان، ج ۱۲، دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان، تهران، دوم، زمستان ۱۳۸۵.
- ۳- یادگارنامه فخرایی؛ مجموعه مقالات تحقیقی تقدیم شده به استاد ابراهیم فخرایی، زیر نظر رضا رضازاده لنگرودی، نشر نو، تهران، اول، ۱۳۶۳.
- ۴- شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، باقر عاقلی، گفتار و علم، تهران، ۱۳۸۰، اول.
- ۵- سردار جنگل، ابراهیم فخرایی، جاویدان، تهران، سیزدهم، ۱۳۷۶
- ۶- گیلان در گذرگاه زمان، ابراهیم فخرایی، جاویدان، تهران، دوم، ۱۳۵۵
- ۷- تاریخ جراید و مجلات گیلان از آغاز تا انقلاب اسلامی، فریدون نوزاد، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، اول، ۱۳۷۹
- ۸- روزنامه فکر جوان، سال اول، ش ۹، ۱۵ دی ۱۳۰۵ ش
- ۹- رشت در آیین تاریخ، کیوان پندی، اول: کتیبه گیل، رشت، ۱۳۸۷.
- ۱۰- گیلان در گذرگاه زمان
- ۱۱- یک درس ادبی، م.ح.ص. آموخته، مجله فرهنگ، اردیبهشت ۱۳۰۴

۱- رجال صدر مشروطیت میرزا احمد قزوینی، ابراهیم فخرایی، مجله یقما، ش ۱۲۹، فروردین ۱۳۳۸، ص ۴۵.

- ۱۲- دانی نمایشی (آزیتست)، هج، همان، شهریور ۱۳۰۴، شماره ۶ ص ۲۰۶-۲۰۹؛ یادگار دانی نمایش، همان، ش ۱۰ و ۱۱- دی و بهمن ۱۳۰۵،
- ۱۳- مجله فروغ، سال اول، ش ۱، دی ماه ۱۳۰۶،
- ۱۴- تاریخچه بلدیہ رشت، (از مشروطه تا ۱۳۲۰)، محمود نیکویه، اول: فرهنگ ایلیا، رشت، ۱۳۸۷،
- ۱۵- زندگی و مبارزات آیت الله شیخ محمدباقر رسولی رشتی، یوسف عبداللهی، فصلنامه اسلام پژوهان، س ۱، ش ۲، زمستان ۱۳۹۱
- ۱۶- رجال صدر مشروطیت میرزا احمد قزوینی، ابراهیم فخرایی، مجله یغما، ش ۱۲۹، فروردین ۱۳۳۸،